

عيد قربان سالروز

ابراهيم بزرگ

(عليه الصلاة والسلام)!...)

تأليف:

د. نور محمد جمعه

عید قربان سالروز ابراهیم بزرگ (علیه الصلاة والسلام)

عنوان کتاب:

د. نورمحمد جمعه

تألیف:

اخلاق اسلامی - مواعظ و حکمت‌ها

موضوع:

اول (دیجیتال)

نوبت انتشار:

دی (جدی) ۱۳۹۴ شمسی، ربیع الأول ۱۴۳۷ هجری

تاریخ انتشار:

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
مقدمه.....	۱
پیام حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> به نوجوانان.....	۳
پیام حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> به مؤمنان.....	۵
پیام حضرت ابراهیم <small>علیه السلام</small> به دعوتگران.....	۸
زندگی جاویدان پاداش ابراهیمی بودن است!.....	۱۳
عید قربان یادگار آزمایش سخت!.....	۱۶

مقدمه

عید قربان یا خاطره بزرگ‌ترین از خود گذشتگی و فداکاری می‌آید تا تاریخ بشریت را به ابراهیم بزرگ یادآور شود..

دهم ذی‌الحجه هر سال به پاس ابراهیم بزرگ همه مؤمنان را به حرکت درمی‌آورد.

گویا جهان و جهانیان به یک آن ندا می‌زنند: سلام بر تو بادا ای ابراهیم بت شکن...

حاجیان از عرفات بازگشته خاطره سربریدن تنها جگر گوشه و فدا کردن او برای خدای را در اذهان زنده می‌کنند.

تو گویی ابراهیم است که هر سال در مکه ظهور می‌کند تا تنها جگر گوشه عزیزش، آرزویی که پس از سالیان دعا و نیایش چشمانش را روشن، دلش را شاد کرده بود... تنها عصای پیریش.. عزیزتر از جانش را برای خدا و تنها خدا قربانی کند..

خاطره ابراهیم همه ساله در دهم ذی‌الحجه به دنیا می‌آید تا بشریت را از خواب غفلت بیدار سازد..

گویا خاطره ابراهیم زنگ بیدار باشی است در گوش عالم...

ای غنچه خوابیده چو نرگس نگران خیز

کاشانه‌ی ما رفت بتاراج غمان خیز ای بنده‌ی خاکی تو زمانی تو زمینی
صه‌بای‌یقین درکش و از دیرگمان خیز از خواب‌گران خواب‌گران خواب‌گران خیز

از خواب‌گران خیز

ابراهیم همه ساله بین مسلمانان و مؤمنان به حق می‌آید تا بدانها
پیام‌هایی دهد...

پیام حضرت ابراهیم علیه السلام به نوجوانان

ابراهیم نوجوان از اینکه قوم و ملتش را در گمراهی می بیند بسیار ناراحت و اندوهگین است! از اعماق دلش آه دردمندانه ای بیرون می جهد:

- چه شده است عقل های مردمان را.. خداوند آنها را عزیز و شریف آفریده.. بنگر چگونه خود را خوار و ذلیل در پای سنگ هایی که خود تراشیده اند می اندازند!..

- آه.. خدای من؛ چه نادان و جاهل و ابلهند این مردمان ملول.. شیطان در عقل های اینها لانه کرده است..

آه.. خدای من؛ .. من باید کاری بکنم.

چو می بینی که ناینه و چاه است اگر خاموش بنشینی گناه است!

آری!.. ای نوجوان برومند... ای ابراهیم سترگ... ای رمز دلیری و شجاعت.. ای نوجوانی که می خواهی نامت بر صفحات تاریخ تا ابد بدرخشد.. ای رمز ایمان و توحید.. از جای برخیز.. اثر انگشتت را بر ورق اصلاح و سازندگی به جهانیان نشان ده.. ای مرد مؤمن ثابت کن دریافته ای چرا خداوند تو را آفریده است؟!..

پس از روزی مست و مدهوش حماقت، مردم باز می گردند تا خدایان خود را شکسته و درهم کوبیده ببابند..

یکی را سر شکسته، دیگری را گردن، آن یکی را دست و دیگری را پا.. سنگ های سترگ و صخره های فن و هنر را پتک گران پاره پاره کرده است!..

شیطان دیوانه‌وار فریاد می‌زند: چه کسی چنین اهانتی به خدایان ما روا داشته.. چه کسی هیبت و عظمت خدایان را دریده.. چه کسی جرأت کرده در مقابل خدایی بتهای ما چنین جسارتی روا دارد..
صدایی می‌آید: نوجوانی که او را ابراهیم می‌نامند!
بله! ای تاریخ گواه باش که نوجوانی ابراهیم نام چنین به پیکر طاغوت تازیده..

ای تاریخ تو را صد شرف که پیام بزرگ نوجوانی ابراهیم نام را به نوجوانان هم‌سن و سال او تا بروز ازل می‌رسانی..
این است پیام ابراهیم برای همه نوجوانان..
بت‌ها را بشکنید... اگر چه بت تراش پدرتان باشد!..
در راه حق و ایمان و تقوا از هیچ مه‌راسید که خدا با شماست!..
ای نوجوانان؛ به زمین و زمان نشان دهید دریافته‌اید چرا شما را خدا خلق نموده؟!!

ای نوجوان؛ ابراهیم باش، و دعوت توحید و یکتاپرستی را به جهانیان ابلاغ کن..

ای نوجوان؛ تو عنصر سازنده جامعه می‌توانی باشی..
ای نوجوان؛ خود را ناچیز مپندار که تو ابراهیم‌وار می‌توانی در صحنه جاویدانی برای ابد بمانی..
ای نوجوان؛ برخیز...
برخیز و بت‌ها و طاغوت‌ها را درهم شکن...

از آتش مترس که آن برد و سردی است و سلام و خوشبختی برای تو!..
برخیز و دست و پای ظلم و طاغوت و استبداد را در هم شکن.. سپس گردنت را بالا گیر و با عزت و شرف به عقلهایی که شوکه شده‌اند بگو: از بت بزرگتان بپرسید که چه کسی خدایانتان را خوار و ذلیل کرده است?!!

پتک توحید را بر گردن بت بزرگ آویزان کن، و به عقلها نشان ده که بت سنگی ناچیز است و هیچ..

این طاغوت و دیکتاتوری که بر گردنهایتان سوار است موجودی ناتوان و بیچاره است..

شما این فرعون را ساخته‌اید؟! شما ای مردمان کمر خم کرده‌اید، تا این نمرود توانسته است بر پشتتان سوار شود..

برخیزید.. سرهایتان را بالا بگیرید.. شما را خداوند شرف انسانیت بخشیده است، بلند شوید و کمر طاغوت به زمین زنید..

بندگی.. تنها خداوند عالم را سزاوار است.. آزاد باشید و آزادانه زندگی کنید..

پیام حضرت ابراهیم علیه السلام به مؤمنان

عید سعید قربان، روز شکوهمند سر فرازی حضرت ابراهیم خلیل و اسماعیل ذبیح، و روز شور و شغف مسلمانان جهان، هر سال فرا می‌رسد تا خاطره امام توحید و یکتاپرستی را در اذهان ما زنده کند..

ابراهیم آن پیامبری است که کلیمیان یا یهودیان با کمال افتخار او را از خود می‌دانند...

مسیحیان او را پیامبر خود می‌نامند.. البته هم مسیحیان و هم یهودیان دعوت ابراهیم را کنار نهاده، راه و رسمی تماما مغایر با آنچه حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبرانشان آنها را بسویش می‌خواندند، اختیار کرده‌اند.

آخرین پیکی که خداوند به عنوان پایان نامه نبوت و رسالت برای بشریت فرستاد؛ حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سلاله ابراهیم بود، تا راه و رسم ابراهیمی را بار دگر زنده کند..

﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٦٧﴾﴾ [آل عمران: ٦٧] «ابراهیم نه یهودی بود نه نصرانی، بلکه حنیفی مسلمان بود. و از مشرکان نبود».

ابراهیم حنیف و یکسو بود، چیزی جز خدای یکتا را نمی شناخت، با جرأت در جامعه شرک آلودش می گفت:

﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ ﴿٧٨﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ ﴿٨٠﴾ وَالَّذِي يُمَيِّتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ ﴿٨١﴾﴾ [الشعراء: ٧٨-٨١].

«آن که مرا بیافریده سپس راهنماییم می کند * و آن که به من طعام می دهد و مرا سیراب می سازد * و چون بیمار شوم شفایم می بخشد * و آن که مرا می میراند و سپس زنده می کند».

اوست که مرا روزی می دهد..

اگر بیمار شوم اوست که مرا شفا می بخشد..

در درس توحید و یکتاپرستی ابراهیم اسوه و الگوست.. در فداکاری و از خودگذشتگی آقای عالم.. در توکل به خدا.. در ایمان راستین.. در صداقت ابراهیم تنها ابراهیم است. او در واقع امتی است از صفات برارنده و برتر..

﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١٢٠﴾﴾ [النحل:

١٢٠].

«همانا ابراهیم (خلیل) امتی مطیع و فرمانبردار و یکتاپرست بود و هرگز به خدای یکتا شرک نیاورد».

آورده اند که چون ابراهیم نوجوان بتها را شکست، و به عقل های ملول تقلید پرستان خاموش یادآور شد که طاغوتیان را هیچ در توان نیست، حتی نمی توانند از خودشان دفاع کنند، و با صراحت آنها را به انقلاب بر علیه رذالت و حماقت و تقلید خشک فرا خواند. دستگاه حاکمه دستور داد امام

توحید را در آتش سوزان بیندازند تا شاید بدین گونه صدای حق را در زیر خاکسترها دفن کنند!

در این روایت می‌آید که چون ابراهیم را در منجنیق گذاشته بسوی آتش سوزان پرتاب کردند، حضرت جبریل خود را داوطلبانه در اختیار دوست و خلیل پروردگار؛ ابراهیم بزرگ، قرار داده گفت: آیا به من نیاز داری؟ ابراهیم موحد لبخندی زده گفت: من هیچ نیازی به تو ندارم، من تنها حاجتم را از خداوند می‌خواهم..

الله اکبر!... الله اکبر!...

عجب بزرگی و با عظمت ای مرد دلاور.. عجب سترگی و با شکوه ای ابراهیم حق پرست!..

بنازم ایمانت را.. ایمانی که بزرگی و عظمت آسمانها و زمین در مقابلش هیچند و پوچ!..

بنازم تو را ای شجاع بی باک، و ای مؤمن واراسته و ای الگوی ایمان و امام توحید!..

کمتر از یک چشم بهم زدن بین تو و خاکستر شدن باقی نمانده، باز هم تو تنها خدایت را می‌شناسی. چه عجب بصیرتی است تو را.. جبریل بدان عظمت و بزرگی و جلال و جمال و شکوه با آن ششصد بالی که شرق و غرب افق را گرفته.. جبریلی که از نزدیک‌ترین فرشتگان دربار الهی است را تنها بنده‌ای از بندگان پروردگارت می‌شمی، تنها قدرت و توان خداوند را مد نظر داری!.. تنها او را قادر مطلق می‌دانی، و تنها او را حاجت روای مطلق می‌خوانی..

ای کاش ما دعوت تو را درک می‌کردیم..

ای ابراهیم بزرگ، ای پدر ایمان و توحید و ای الگوی رستگاری.. اگر جهان از تو ایمان بیاموزد دیگر هیچ بتی در عالم نخواهد ماند، دیگر هیچ قبری و مزاری بر روی زمین نخواهی یافت..

هر آنچه سد راه رسیدن بنده به خدایش می شود محو خواهد گشت؛ نه قبری و نه مزاری و نه امام زاده و نه ولی و نه فقیه و نه سید و نه شریف و نه.. و نه.. همه بندگان خدا می شوند. و خدایشان را قادر و توانا و حکیم و علیم مطلق می یابند.

شرم خواهند داشت خدایی را که از رگ گردن به آنها نزدیکتر است فراموش کرده، دست حاجت بسوی ولی و سید و مزار و امام و امام زاده دراز کنند..

ای ابراهیم بزرگ، جهان ما به تو و دعوت تو نیازمند است.. ای امام توحید و رستگاری.. ای کاش ملت ما لحظه ای به تو و دعوت تو می اندیشیدند.. ای کاش عید قربان در حالی به سرزمین ما گام نهد که دعوت تو و فرزند برومندت حضرت محمد مصطفی (صلی الله علیه وسلم) این کشور را به رنگ و بوی خود درآورده باشد..

و بانگ توحید و یکتاپرستی در تمام شهر و روستاهای میهن به گوش رسد.. و بتکده های بزرگ و امام زاده های شرک، به مراکزی برای دعوت به توحید و یکتاپرستی تبدیل شده باشند...

پیام حضرت ابراهیم علیه السلام به دعوتگران

حضرت ابراهیم بت شکن دعوتگری است نمونه. همیشه صدای او همراه با حرکت و تلاش در بین دعوتگران نفس نفس می زند.

او با دیدی وسیع و نگرشی گسترده به جهان و جهانیان می نگرد. او همه زمین را خانه خود و آسمان را سقف آن می بیند. هر جا که ملک خدای اوست ملک اوست!

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست
غم و شادی بر عارف چه تفاوت دارد؟
ساقیاباده بده شادی آن کاین غم از اوست
چو بر این در همه راپشت عبادت خم از اوست
پادشاهی و گدایی بر ما یکسان است

سعیدیا گر بکند سیل فنا خانهای عمر دل قوی دار که بنیاد بقا محکم از اوست
 او ظلم و ستم طاغوتیان را هرگز تحمل نمی‌کند. هر آنگاه که نمرودی
 عرصه زندگی بر او به تنگ آورد سوار بر دو پای همت خویش ره هجرت
 برمی‌گزیند. از عراق به ترکیه، و از ترکیه به شام، و از شام به فلسطین و مصر
 و به سرزمین حجاز..

برای ابراهیم بزرگ دعوت و هدف مهم است نه میخ شدن در شهر و دیار
 خود و کمر خم کردن در مقابل طاغوتیان.. او آزادیش را به هیچ قیمت و
 بهایی نمی‌فروشد..

او ظالمان و طاغوتیان و مستبدان را افرادی بیمار می‌داند که غرور
 شیطانی در آنها رخنه کرده، و مالیخولیای فکری گرفته‌اند و چون دیوانه‌ای
 که بر بلندای قله کوه ایستاده مردم را موریانی کوچک و حقیر می‌بیند، به
 مردم نگاه می‌کند. ابراهیم از مردم می‌خواهد که آنها نیز بدون توجه به
 بزرگی کوه، تنها او را بر قله غرورش چون پشهای ناچیز ببینند، و به او اجازه
 ندهند از حد خود تجاوز کند.

و چون جامعه بخود ظلم می‌ورزد و طاغوت را کوهی استوار تصور
 می‌کند و در برابر او کمر خم می‌کند، ابراهیم (علیه السلام) هجرت را بر
 ذلت ترجیح می‌دهد..

ابراهیم دعوتگر با اسلوبی بسیار برازنده یک مؤمن گمراهان را خطاب
 می‌کند. او گمراه را فردی بیمار و نیازمند دلسوزی می‌داند. انسانی که
 شیطان در عقلش رخنه کرده، تخم غرور بر دلش گذاشته!
 پدر بت تراشش را با کمال ادب و دلسوزی صدا می‌زند:

﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ— وَلَا يُعْنِي عَنْكَ

شَيْئًا ﴿٤٢﴾ [مریم: ۴۲].

«هنگامی که به پدرش گفت: «ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود، و نه می‌بیند، و نه هیچ مشکلی را از تو حلّ می‌کند؟!» و چون دعوت او گوش شنوائی نمی‌یابد، به صراحت به پدرش می‌گوید که این شیطان است که چهره حقیقت را در دیدگاه تو مسخ نموده، زشتی را زیبا نمودار کرده، تو در حقیقت سنگ را نمی‌پرستی بلکه شیطانی که در سنگ موج می‌زند را پرستش و عبادت می‌کنی. شیطانی که بر هوا و هوست چیره شده است:

﴿يَنَابِتٍ لَا تَعْبُدُ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا ﴿٤٤﴾ يَنَابِتٍ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ﴿٤٥﴾﴾ [مریم: ۴۴-۴۵].

«ای پدر! هرگز شیطان را نپرست که شیطان سخت با خدای رحمان مخالفت و عصیان کرد! * ای پدر، از آن سخت می‌ترسم که از خدای مهربان بر تو قهر و عذاب رسد و (به دوزخ) با شیطان یار و یاور باشی.» اما عقلها در زنجیر تقلید کورکورانه و در دام شیطان از اندیشیدن بازمانده‌اند. اینجاست که دعوتگر جوان ما باید کمر منکر و زشتی بزرگ را با پتک حقیقت درهم شکنند...

و اینجاست که ابراهیم بت شکن می‌شود!..

و چون در مقابل عقلهای حیرت زده و مدهوش و پریشانی که حقیقت را با چشمان خود نظاره‌گرند می‌ایستد، خواب آنها را به مسخره گرفته می‌گوید؛ از بت بزرگتان بپرسید که چه کسی خدایانتان را شکسته! نکند کار همین بت بزرگ باشد؟!

﴿قَالَ بَلْ فَعَلَهُم كَيْبُرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ ﴿٦٣﴾﴾ [الأنبياء: ۶۳]

«ابراهیم (در مقام احتجاج) گفت: بلکه این کار را بزرگ آنها کرده است، شما از این بتان سؤال کنید اگر سخن می‌گویند».

تیر دعوتگر پیروز به هدف می‌خورد. عقلها در یک آن به فکر فرو می‌روند:

﴿فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ فَقَالُوا إِنَّكُمْ أَنْتُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٦٤﴾﴾ [الأنبياء: ٦٤]

«آن‌گاه با خود فکر کردند و با هم گفتند: البته شما ستمکارید (که این بتان عاجز و بی‌اثر را می‌پرستید نه ابراهیم که آنها را درهم شکسته است)».

شرم و حیاء از تقلید کورکورانه بر همه چیره می‌گردد. ناخودآگاه به حقیقت تلخ اعتراف می‌کنند:

﴿ثُمَّ نَكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطِقُونَ ﴿٦٥﴾﴾

«و سپس همه سر به زیر شدند و گفتند: تو می‌دانی که این بتان را نطق و گویایی نیست».

اینجاست که دعوتگر با زیرکی عقلها را به اندیشیدن وا می‌دارد:

﴿قَالَ أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ ﴿٦٦﴾﴾

«ابراهیم گفت: پس چرا خدا را (که هر نفعی به دست اوست) رها کرده و بتهایی را می‌پرستید که هیچ نفع و ضرری برای شما ندارند؟»

ابراهیم از آنها جز اندیشیدن و بها دادن به عقلهایشان هیچ نمی‌خواهد. با دلسوزی و آه غمگینی که از دلش برمی‌آید تلاش می‌کند مردمی که شیطان مغزهایشان را مسخ کرده، تصوراتشان را دگرگون نموده را بیدار سازد:

﴿أَفِ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٦٧﴾﴾

«اف بر شما و بر آنچه به جز خدای یکتا می‌پرستید، آیا شما عقل خود را هیچ‌کار نمی‌بندید؟»

این نمونه و الگوی دعوتگری مردم را به پیروی از عقل و منطق و علم دعوت می‌کند:

﴿يَا أَبَتِ إِنَّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا﴾ [مریم: ۴۳]

«ای پدر، مرا (از وحی خدا) علمی آموختند که تو را آن علم نیاموخته‌اند، پس تو مرا پیروی کن تا به راه راستت هدایت کنم.»

و چون به سرزمین ماه و ستاره پرستان می‌رسد، بت‌هایی که در آسمان تصور شده‌اند، و از توان پتک ابراهیمی نیست که کمر آنها را درهم شکند، دعوتگر بزرگ هیبت و جلال این بت‌های بی‌جان را به نمایش می‌گذارد. برای آنها چنین تصور می‌کند که به فرض محال آنها برحقند و باید ستاره را پرستید. ولی چون ستاره غروب می‌کند، با پتک منطق ابراهیمی بر سر عقل‌های خمول و خواب‌آلود می‌زند؛ چگونه پرستم چیری را که دوام ندارد؟ پس در روز روشن که ستاره‌ها در خوابند چه کسی بدادم می‌رسد؟! ماه نیز اینچنین از میدان بدر برده می‌شود. و نهایتاً گرز گران ابراهیمی بر سر خورشید فرو می‌آید و عقل‌های حیران بناگاه متوجه خدای رحمان؛ خالق آسمانها و زمین، حکیم و علیم و رحمان و رحیم و عزیز و قادر مطلق می‌شوند:

﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا ۖ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ﴾ [الأنعام: ۷۶].

«پس چون شب بر او نمودار شد ستاره درخشانی دید، گفت: این پروردگار من است. چون آن ستاره غروب کرد گفت: من چیزهای غروب کردنی و ناپدید شدنی را دوست ندارم (به خدایی نخواهم گرفت).»

﴿فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَئِن لَّمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ﴿٧٧﴾﴾

«پس چون ماه تابان را دید گفت: این خدای من است. وقتی آن هم ناپدید گردید گفت: اگر خدای من مرا هدایت نکند همانا من از گمراهانم.»

﴿فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسَ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٧٨﴾﴾

«پس چون خورشید درخشان را دید گفت: این است خدای من، این بزرگتر است. چون آن هم ناپدید گردید گفت: ای قوم من، من از آنچه شما شریک خدا قرار می دهید بیزارم.»

﴿إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿٧٩﴾﴾

«من با ایمان خالص روی به سوی خدایی آوردم که آفریننده آسمانها و زمین است و من هرگز از مشرکان نیستم.»
و این است راه و رسم ابراهیمی...

زندگی جاویدان پاداش ابراهیمی بودن است!..

دعوتگری که بتواند ابراهیم گونه در مسیر کاشتن نهال توحید در شوره زارهای شرک و بدعت و طاغوت و بت و قبر و امام زاده پرستی عرقها ریخته، جان و مالش را فدا کند، بدون شک زندگی جاویدان پاداش او خواهد بود.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز مرده آنست که نامش به نکویی نبرند

حضرت ابراهیم علیه السلام با درک قیمت والای زندگی جاویدان، و نام نیک همواره از خداوند متعال می‌خواست تا نام نیکش را تا قیام قیامت بر زبانها جاری سازد:

﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ [الشعراء: ۸۴].

«و برای من در میان امت‌های آینده، زبان صدق (و ذکر خیری) قرار ده!»
دعای ابراهیمی چون با صدق و مردانگی و همت و تلاش شبانه‌روزی و ایمان راسخ و یکتا پرستی صادقانه او بدرگاه الهی رسید بلافاصله درهای استجابت برویش گشوده شد.

پیامبران پس از او از فرزندان او برگزیده شدند تا به پدر رسد اجر و پاداش پسر!..

و تا به امروز من و شمای مؤمن در پایان هر نماز یاد و خاطره‌ای با حضرت ابراهیم علیه السلام تازه می‌کنیم:

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ».

و چه خوش نصیبند آن مؤمنانی که هر صبح به درگاه حق دست نیایش دراز کرده با یکتا پرستی و توحید ابراهیمی بیعت می‌کنند:

«أَصْبَحْنَا عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ، وَكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ، وَعَلَى دِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَعَلَى مِلَّةِ أَبِينَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

و چون خورشید آهنگ غروب نوازد، مؤمن گردن فخرش را بالا می‌گیرد و بار دگر با حق و توحید تجدید میثاق می‌کند.

«أَمْسَيْنَا عَلَى فِطْرَةِ الْإِسْلَامِ، وَكَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ، وَعَلَى دِينِ نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَعَلَى مِلَّةِ آبَائِنَا إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ».

ذکر و یاد و خاطره ابراهیم بر زبان همه مؤمنان صادق و دعوتگران موفق زنده است. و چون نیش ترازویی دقیق میزان همت و جوانمردی و ایمان مؤمن را می‌سنجد، و در پایان هر روز هر فرد می‌تواند دریابد تا چه اندازه ابراهیم‌وار زیسته و مستحق زندگی جاویدان است.

به نام نکو گر به میرم رواست مرا نام باید که تن مرگ راست در کنار بوی و عطر ابراهیمی که در کالبد و روان هر مؤمنی در جریان است، ابراهیم بزرگ را آثاری است نمایان که تاریخ تا بروز ازل آنها را در آغوش خواهد گرفت. آنها مبانی بزرگند در هاله‌ای از معانی بزرگتر!..

کعبه؛ خانه خدا، قبله مسلمانان تا بروز قیامت، یادگاری است از آن بزرگ مرد که در آغوش خود نقش پای ابراهیم بزرگ را نیز حفظ نموده، تا به هر مؤمنی که عاشقانه لبیک گویند کعبه را در طوافهای پی در پیش به آغوش می‌کشد، بگوید؛ شرط قبولیت تو آن است که بر آن نقش پای قدم بگذاری!.. باید که چون محمد مصطفی (علیه الصلاة والسلام) ابراهیم وار زندگی کنی..

اگر چنین کردی ره سعادت پیموده‌ای و بر راه رشادت گام نهاده‌ای، و در روز قیامت همراه حضرت ابراهیم و حضرت خاتم (سلام و درود خدا بر آن دو بادا) خواهی بود. و گرنه برو بار دگر همت سستت را با اشک ندامت بشو، و باز آی و از زمزم معرفت سیراب شو و ره سعادت را بار دگر تجربه کن.. که تنها این است راه رسیدن به رضایت پروردگار عالم...

اگر کعبه ابتدای راه اسراء است، بیت المقدس سرآغاز سفر معراج است..

بیت المقدس یادگاری دیگر از آن شاه توحید؛ ابراهیم بت شکن...

یاد ابراهیم با نخ محکم توحید دو قبله مسلمانان را بهم دوخته است. بیت المقدس ابراهیمی؛ قبله اول مؤمنان بود، که در آنجا در شب معراج تمامی پیامبران از آدم تا به خاتم گرد هم آمدند، در پرتو یک جشن ملکوتی پرچم رهبریت و قیادت عالم تا بروز ازل را به رسول پاک ﷺ تسلیم کردند، و با دستان مهر و عطوفت پدران خود بر شانه‌های آخرین پیک آسمان نشان شرف و امامت بشریت نگاشتند.

و این چنین سند دو مبنای بزرگ که توسط ابراهیم بنا شده بودند، همراه با سند معانی بزرگتر ایمان و توحید به پیامبر اکرم ﷺ تحویل شد، و پس از او این بار مسئولیت بر شانه‌ی تو ای دعوتگر مؤمن نهاده شده است. یک دعوتگر مسلمان همیشه باید این واقعیت را در ذهن و خاطره خود زنده داشته باشد. و در یابد که خداوند همانطوری که پیامبرانش را از بین توده مردم گلچین نموده و اختیار می‌کند، دعوتگران دین که وارثان برحق نبوت هستند نیز از بین همین توده‌ها گلچین شده، انتخاب می‌گردند. البته اگر پیامبر با نیروی عصمت و محرک وحی کنترل می‌شد، دعوتگر را قرآن در دست است، و تنها همت اوست که می‌تواند همراه با دعا و نیایش بدرگاه حق او را ثابت قدم نگه دارد.

و تنها آن دعوتگری که چون ابراهیم زندگی کند می‌تواند نامش را در کنار نام حضرت ابراهیم و فرزندش حضرت رسول اکرم ﷺ بنگارد و فخر دو جهان کسب کند..

عید قربان یادگار آزمایش سخت!..

همراه با من به آن روز نظری انداز؛...

پیرمردی سال خورده پس از سالها راز و نیایش و تمنا و زاری بدرگاه حق، صاحب پسری شده. پسر کانون محبت و عشق او و همسر پیرش که زجر سالیان دراز نازایی را سپری کرده، است. خورشید امید زندگی آنهاست. عصای پیری و بقای نسلشان. پیرمرد سالخورده زندگی بسیار سخت و طاقت فرسایی را سپری کرده. آزمایشهای بسیار سخت الهی ایمانش را صیقل و جلا بخشیده. و شاید این پسر شاد و شنگول و باهوش و زیرک و بردبار که فرشتگان مژده میلاد او را برایش به ارمغان آوردند، چیزی از پاداش آن سالهای رنج و ثبات و پایداری و دلیرمردیش باشد..

این پیرمرد سالخورده نمی‌تواند کسی جز حضرت ابراهیم علیه السلام، و آن فرزند برومندی که چون شمع امید کلبه تنهایی این خانواده توحید را روشنائی بخشیده نمی‌تواند کسی جز حضرت اسماعیل علیه السلام باشد.

در یک آن؟! همه خوشیها مات و مبهوت در جای خود می‌خشکنند!..
یک پیام جدید.. یک آزمایش بسیار سختی که موی بر تن میخ می‌کند..
یک دستور و فرمانی که جانها را به لرزه درمی‌آورد..

در پاکت یک خواب روشن به پیامبر خدا حضرت ابراهیم علیه السلام وحی می‌شود!..

= پسر تو را در راه رضایت خداوند سر ببر...

شاید برای بسیاری از ما تصور چنین امری ناممکن باشد. و حتما با شنیدن این پیام لرزه بر اندامان افتاده، مات و حیرتزده وامانده‌ایم که پیر بت شکن چه خواهد کرد؟! آیا وحی الهی را کابوسی تلخ تلقی کرده، خود را از این مصیبت تلخ کنار می‌کشد؟

آیا دست زاری به درگاه خداوند دراز نموده، از پروردگارش درخواست می‌کند او را معذور دارد؟!!

بی گمان هر چیزی در تصور ما می گنجد مگر آنچه ابراهیم بدان لبیک گفت!..

جان ابراهیم مجنون گشت اندر شوق او تیغ ابر حلق اسماعیل و اسحق می زند پدر مهربان پیر در کنار پسرش می نشیند، در حالیکه احساسات و عواطف پدری در چشمانش موج می زند، دست شفقت و مهر بر سر جگرگوشه اش کشیده به آرامی بدو می گوید:

﴿... يَبْنَؤُا إِنِّي أَرَىٰ فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَأَنْظُرُ مَاذَا تَرَىٰ...﴾ [الصافات:

۱۰۲].

«... پسرکم! همانا من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم، پس با تأمل بنگر رأی تو چیست؟..»

سخنی که گوشها با شنیدنش منگ، چشمها تار، هوش و هواس از سر بیرون پریده، دست و پا به لرزه افتاده، انسان از خود بی خود بر زمین می افتد..

ولی این پسر اسماعیل است!.. اسماعیلی که از نسلش حبیب و دوست خدا؛ خاتم پیامبران و فخر عالمیان (علیه الصلاة والسلام) بیرون خواهد آمد. اسماعیل چون پدر بیدرنگ و بدون کوچکترین توجهی به احساسات و عواطف بشری خود، به ندای حق گردن نهاده، سرش را بالا گرفته در چشمان اشک ریز پدر خیره شده می گوید:

﴿... يَتَأَبَتِ أَفْعَلُ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ﴾

[الصافات: ۱۰۲].

«.. پدرم آنچه به آن مأمور شده‌ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از شکیبایان خواهی یافت.»

پدری با ایمانی سترگ که کوه‌های سر به فلک کشیده در مقابلش به پاس احترام می‌ایستند، و پسری به شفافیت و ملکوتی فرشتگان که آسمان در وصف او می‌گوید:

﴿فَبَشِّرْنَهُ بَعْلِمٍ حَلِيمٍ﴾ [الصافات: ۱۰۱].

«پس ما او - ابراهیم - را به پسری بردبار مژده دادیم».

بدانسو بنگر:..

آری آن چهره نورانی با محاسن سفید خود حضرت ابراهیم علیه السلام است که پسرش را بر زمین انداخته.. بشنو او می‌گوید:

- بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهُ أَكْبَرُ

الله اکبر!..

خوب گوش فرا ده.. آیا صدای اسماعیل را می‌شنوی؟!.. خوب گوش

کن...

- أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّكَ يَا أَبِي رَسُولَ اللَّهِ...

الله اکبر!..

چه بزرگند و عظیم این پدر و پسر...

ای کوه‌های سر بفلک کشیده و سترگ... و ای آسمان‌های نیلگون آبی... و ای دریا‌های خروشان و موجهای هولناک... و ای زمین و زمان.. آیا مردانی به بزرگی و عظمت این پدر و پسر سراغ دارید؟!..

گویا زمزمه صدایی آرام بگوش می‌رسد. گویا قربانی است که از زیر چاقوی تیز و بیرحم پدر مهربان سخن می‌گوید:

- پدر جان دست و پایم را محکم ببند تا خدای ناکرده دلهره و خوف و هراس مرا نلرزاند. پدر جان لباسهایت را جمع کن تا شاید قطره‌ای از خون من بر لباسهایت بچکد و مادرم با دیدن آن جگر خون شود. کاردت را با

قدرت بر حلقومم بکش تا قربانی شدن برای خدا برایم لذت بخش تر شود. پدر جان؛ سلام مرا به مادرم برسان، و اگر لطف کنی و پیرهنم را به رسم یادبود به مادرم برسان تا شاید کمی قلب نازکش تسلی یابد!..

اشکهای مهر پدری بر گونه‌های حضرت ابراهیم سرازیر شده است، بغض گلویش را به سختی می‌فشارد، آرام زیر لب زمزمه می‌کند: صد آفرین بر بزرگی تو ای پسر عزیزم، که چنین مرا در ادای فرمان پروردگارم یاری می‌دهی!..

دست‌های بت شکن پدر مهربان با قدرت کارد بیرحم را به جلو و عقب می‌کشد...

حالاتی که فواره خون بیرون جهد... حالاتی که اسماعیل جان به جان آفرین تسلیم کند... حالاتی که جهان شاهد پدری وارسته باشد که بر جسد سرد و خاموش و در خون غلطیده پسرش اشک می‌ریزد. حالاتی که تاریخ بر صفحه خود سنتی سخت و خونین برای بشریت ثبت می‌کند؛ که از امروز به بعد هر کس خواهد ابراهیمی زیستن، نیست ممکن مگر با پسر سربردن!..

عجب حکایتی است!.. چاقو از بریدن بازمانده... خدایی که به آتش امر کرد دست از سوختن باز کشد، به چاقو فرمان داده عادت بریدنش را رها سازد!..

آزمایش بسر رسید، پیر فداکار مردانگی و ایمانش را بار دگر به نمایش گذاشت. او چون همیشه از امتحان سربلند برآمد. بشنو صدایی را که پرده غیب دریده، در فضا تلاوت می‌شود:

﴿... يٰۤاِبْرٰهِيْمُ ﴿١٣٤﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيٰٓاَ اِنَّا كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ﴿١٣٥﴾ اِنَّ هٰذَا لَهُوَ الْبَلٰٓؤُاَ الْمُبِيْنُ ﴿١٣٦﴾ وَفَدَيْنٰهُ بِذَبِيْحٍ عَظِيْمٍ ﴿١٣٧﴾ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِى الْاٰخِرِيْنَ

﴿۱۷۸﴾ سَلَّمَ عَلَيَّ اِبْرَاهِيْمَ ﴿۱۷۹﴾ كَذٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ﴿۱۸۰﴾ اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿۱۸۱﴾ [الصافات: ۱۰۴، ۱۱۱].

«... ای ابراهیم! *خوابت را تحقق دادی [و فرمان پروردگارت را اجرا کردی]، به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم [که نیت پاک و خالصشان را به جای عمل می پذیریم]. *به یقین این همان آزمایش روشن بود. *و ما اسماعیل را در برابر قربانی بزرگی [از ذبح شدن] رهانیدیم* و در میان آیندگان برای او [نام نیک] به جا گذاشتیم* سلام بر ابراهیم* [ما] نیکوکاران را این گونه پاداش می دهیم* بی تردید او از بندگان مؤمن ما بود.»

الله اکبر!...

آنجا را بنگر.. فربه قوچی سفید مایل به خاکستری با دو شاخ قویش آرام در کنار ابراهیم بزرگ ایستاده است.

ای ابراهیم بت شکن پسر را رها کن و این گوسفند را بجای او سر ببر.. این است سنت تو که تا قیامت پیروانت با اجرای آن حکایت رادمردیها و ایمان و از خودگذشتگی‌های شما و فرزند برومندت را بیاد خواهند داشت. هر سال عید قربان فرا می‌رسد، و ما را به این همتهای بلند و جوانمردیهای نمونه یادآور می‌شود..

ایمان و همت ابراهیمی و بزرگی اسماعیل هر ساله در عبادت «قربانی» تجلی می‌کنند..

عید قربان یا روز پیروزی ایمان ابراهیم، و روز تجلی اسلام اسماعیل هر ساله می‌آید تا از من و شما بپرسد:

- آیا در ایمان ابراهیمی هستیم؟! آیا در صبر و ثبات و پایداری چون اسماعیل هستیم!؟

آیا حاضریم چون ابراهیم بزرگ هیچ چیزی را در قلبها و دلهایمان بالاتر و با ارزشتر از ایمان و دین و خدایمان قرار ندهیم؟!

آیا حاضریم اسماعیلان، عزیزترین چیزمان؛ چه مال باشد و ثروت، یا خانه و کاشانه، و یا ملک و دولت، و یا همسر و فرزند، و یا پدر و مادرمان را برای خدای بزرگمان فدا کنیم. هرگز آنها باعث نشوند تارمویی از راه خدا کناره گیریم؟!

اگر چنین است...

مرحبا بر تو ای عزیز که می‌توانی در قیامت با افتخار دست در دستان پدرت ابراهیم بگذاری.

و آیا حاضریم چون اسماعیل گردن بزیر چاقوی تیز خواست خداوند بگذاریم، و خود را چون او برای تحقق یافتن خواسته‌ی حق فدا کنیم، و چون او از خود گذشتگی نشان دهیم، و در صبر و استقامت و پایداری چون او باشیم.

اگر چنین است...

صد مرحبا بر تو ای عزیز که در روز محشر می‌توانی گردنت را بالا گرفته، اسماعیل بزرگ را به آغوش گیری و در مقابل پروردگار ایستاده با کمال فخر و شادی بگویی: بار الها! من نیز اسماعیل بوده‌ام..

آری ای عزیز...

این زندگی گوی و میدانی دارد، این چند پگاه عمر از آن است که بر صفحات آن بنگاریم: ابراهیم و اسماعیل و محمد و موسی و عیسی و نوح و یونس و هودیم یا ابوجهل و فرعون و نمرود و همام..

در آینه ضمیر و وجدن خود بنگر درخواهی یافت که تو کیستی؟! .. البته فراموش نکن که پروردگاری بس بزرگ با کمال مطلق خدایی و رحم و شفقت و حکمت و عدل و بخشایش.. و عظمت داری.

الهی! کمال الهی تو راست
 جمال تو از حد آفرینش برون
 توئی رزاق هر پیدا و پنهان
 توئی خلاق هر دانا و نادان
 توئی گیرنده و میرنده مائیم
 توئی سلطان و ما مشتگی گدائیم
 ملکا ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی
 نرؤم جز به همان ره که توام راهنمایی
 همه درگاه تو جویم، همه از فضل تو پیویم
 همه توحیمی، تو عظیمی، تو کریمی، تو رحیمی
 همه عزی و جلالی، همه علمی و یقینی
 همه نوری و سروری، همه جودی و جزایی
 پس هرگز نومید مشو و دست امیدواری به درگاه او دراز کرده، اشکان

ندامت بر گونه‌های خجالتت سرازیر کن:

الهها! پادشاهها! بی‌نیازا!
 خداوندا! کریمها! کارسازا!
 بر جان من مسکین ببخشای
 در رحمت بر این بیچاره بگشای
 بر احوال تباهم رحمت آور
 به آه صبحگاهم رحمت آور
 کریمها ببخشای بر حال ما
 که هستیم اسیر کمند هوا
 نداریم غیر از تو فریاد رس
 تویی عاصیان را خطا بخش و بس
 نگاهدار ما را از راه خطا
 خطا درگذار و صوابم نما

عفو و بخشش و توبه پذیری پروردگار عالم را حد و مرزی نیست، باز آی
 و کمر همت بسته در باز توبه پذیری را بزن که تو را صدا می‌زند:

باز آی باز آی هر آنچه هستی باز آی
 گر کافر و گبر و بت پرستی باز آی
 این درگه ما درگه نومیدی نیست
 صد بار اگر توبه شکستی باز آی

با خدایت عهد و میثاق بر بند که چنان باشی که محمد مصطفی (علیه
 الصلاة والسلام) از تو خواسته؛

ابراهیمی در ایمان.. و اسماعیل گونه در رضایت بحکم رحمان..